

ساختار روان‌شناسی^۱

جان، ت. کاسی یوپو^۲
دانشگاه شیکاگو

[ترجمه شهرزاد دیبائیان]



جان، ت. کاسی یوپو

تجربی به مطالعه رفتار انسانی پرداخته‌اند... برخی از بردارهایی که این زیرشاخه‌ها در امتداد آن به تکامل دست یافتند با زاویه‌های بازی از یکدیگر جدا می‌شوند و با افزایش فاصله میان آن‌ها، فشار بر پوسته دپارتمانی آن افزایش می‌یابد و بدین ترتیب، الزام عضویت مشترک در یک واحد اجرایی متورم، آزردهنده می‌شود. به عنوان مثال، می‌توان به روان‌شناسی اجتماعی و روان‌شناسی زیستی اشاره کرد. بیش‌تر دانشجویان

در اولین مقاله دوران ریاستم^۳، شواهدی ارائه دادم که نشان می‌داد روان‌شناسی به کانونی برای تلاقی رشته‌های علمی تبدیل شده است، و این که ایجاد دانش روان‌شناسی، به گونه فزاینده‌ای محصول تیم‌های علمی است. و نیز نشان دادم که دانشمندان روان‌شناسی از موقعیت بسیار مناسبی برخوردار هستند تا در گروه‌های پژوهشی بین‌رشته‌ای که با هدف پاسخ‌گویی به سؤال‌هایی در زمینه‌های گسترده نظری و عملی تشکیل می‌شود، شرکت کرده و آن‌ها را هدایت نمایند. این پیشرفت‌ها، چشم‌انداز علم روان‌شناسی را تغییر می‌دهد. اما ببینیم این رشد، از منظر ساختار گروه‌های آموزشی گروه‌های روان‌شناسی چه معنایی دارد؟

در طی قسمت اعظم قرن بیستم، علم روان‌شناسی به صورت مجموعه‌ای از شاخه‌های مجزایی^۴ توصیف می‌شد و مجله‌های تخصصی آن نیز جایی برای چاپ آثار متخصصان هر شاخه بود که تنها توسط افراد اندکی خارج از حوزه روان‌شناسی مطالعه می‌شد. از اوایل سال‌های ۱۹۹۰ نگرانی‌هایی بروز کرده بود که چرا رشته‌های گوناگون روان‌شناسی، با وجود داشتن عناصر مشترک تاریخی و اجرایی، پیوندهای اساسی اندکی با یکدیگر دارند (و یا اصلاً چنین ارتباطی وجود ندارد). و در نهایت این نگرانی به پیش‌بینی افول و زوال این علم و حتی درخواست‌هایی برای انحلال آن انجامید. به عنوان مثال توماس اسکات^۵ (۱۹۹۱)، دیدگاه شخصی خود درباره آینده گروه‌های روان‌شناسی را این‌گونه بیان کرد:

روان‌شناسی فاقد هویت روشن است. این رشته، از اتخاذ زیرشاخه‌های غالباً نامربوط به یکدیگر حاصل آمده است که در طول سده نخست زندگی خود، در یک مقوله اجرایی واحد، کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند، چرا که همه آن‌ها از طریق رویکردی

۱. این مقاله ترجمه‌ای است از مجله *Observer* وابسته به *Association for Psychological Science*، سال ۲۰۰۷، جلد ۲۰، شماره ۱۱، صص ۴۹-۵۱.
۲. John T. Cacioppo، استاد دانشگاه شیکاگو با عنوان علمی "Tiffany and Margaret Distinguished Service Professor"، مدیریت مرکز *Center for Cognitive and Social Neuroscience* را به عهده دارد. تحقیقات کنونی وی مربوط به موضوع علم حس‌بهداشتی اجتماعی با تأکید بر تأثیرات انزوی اجتماعی و سازوکارهای تشکیل‌دهنده ارتباطات اجتماعی مؤثر در برابر غیرمؤثر است. ارتباط با وی از طریق آدرس زیر مقدور می‌باشد: www.jcacioppo@psychologicalscience.org

۳. کاسی یوپو در سال ۲۰۰۷ رئیس انجمن علم روان‌شناسی بود.
۴. Balkanized
۵. Scott, T.

در شکل‌گیری‌های عصبی، عملیات شناختی و سازمان‌بندی‌های اجتماعی و معنایی که این نارسایی‌ها در ادراک ما از سیستم سالم دارد، معرّف یک دیدگاه بالینی است. توجه به تغییر قابل اطمینان حول تمایل مرکزی به منظور فرمول‌بندی و آزمایش نظریه‌های روان‌شناسی، نمایان‌گر دیدگاه تفاوت‌های فردی است. البته این بردارهای متقاطع، بیش از آن که جامع و فراگیر باشند، روشن‌گر و هدایت‌گراند. گسترش و کاربرد فنون جدید روش‌شناسی و آماری به منظور اندازه‌گیری، مدل‌سازی و آزمون نظریه روان‌شناسی، معرّف رویکردی کمی در مطالعه ذهن و رفتار است. دیدگاه‌های متقاطع دیگری نیز وجود دارد و یا می‌تواند وجود داشته باشد.

چنانچه بخواهیم در جست‌وجوی تبیین‌های روان‌شناختی فراگیری باشیم، باید به این نکته با اهمیت توجه کنیم که هر یک از این دیدگاه‌ها، تأثیرات مهمی بر دیدگاه‌های دیگر دارد. مطالعه عمیق هر یک از این دیدگاه‌ها ضروری است، ولی احتمالاً برای دستیابی به درک جامعی از ذهن و رفتار، لازم است به یک‌پارچه‌سازی و تلفیق آن‌چه که می‌دانیم یا می‌توانیم از دیدگاه‌های چندگانه بیاموزیم، دست یابیم. تقلیل‌گرایی، یا تجزیه ماهیت هر پدیده به عناصر تشکیل‌دهنده طبیعی آن، رویکرد اثبات‌شده‌ای در بررسی‌های علمی است. البته باید خاطر نشان کنیم که تقلیل‌گرایی، مترادف با جای‌گزینی یا جان‌سین‌سازی نیست. تقلیل‌گرایی، نقاطی را برای ورود به سیستم‌های پیچیده در اختیار قرار می‌دهد و دلیل چنین روشی نیز نه فقط توصیف صرف اجزاء، بلکه وضع مدل عقلانی بهتری از یک سیستم پیچیده است. اگر آن‌چه را گفتیم بپذیریم، در این صورت، درک ذهن و رفتار - و نیز نقش دقیق هر یک از این دیدگاه‌ها در تولید ذهن و رفتار - از طریق مطالعه این دیدگاه‌ها نه به صورت منفرد، بلکه به صورت ترکیب‌های متنوع و در یک قالب کلی، مقدور خواهد بود. و تبیین‌های جامع علمی درباره پدیده‌های رفتاری، منبع مهمی از نیروهای هم‌گرا به وجود آورده‌اند که روان‌شناسی را به عنوان یک رشته علمی منسجم نشان می‌دهد و به همین دلیل است که همه اعضای APS تمامی مجله‌های آن را دریافت می‌کنند.

آیا می‌توان گفت که گروه‌های دانشگاهی روان‌شناسی، احتمالاً ساختاری مشابه ماتریس که در تصویر (۱) نشان

روان‌شناسی زیستی، گذراندن یکی از دروس پایه‌ای خود در موضوع روان‌شناسی اجتماعی را به عنوان مانعی بر سر راه خود قلمداد می‌کنند ... تصور می‌کنم که دانشجویان روان‌شناسی اجتماعی نیز هنگام گذراندن درس روان‌شناسی زیستی، چنین احساس مشابهی را تجربه می‌کنند (اسکات، ۱۹۹۱، ص ۹۷۵).

اما به نظر می‌رسد اوضاع در علم روان‌شناسی در حال تغییر است و نیروهای گریزان مرکزی که تا چندی پیش عامل تهدیدکننده‌ای برای فروپاشی این رشته علمی قلمداد می‌شدند، در سایه رشد نیروهای جدید مرکزگرایی که به دنبال دیدگاه‌های جامع و فراگیر بیشتر هستند - کاهش یافته‌اند. کمتر از دو دهه قبل، این نظر مطرح شده بود که روان‌شناسی اجتماعی و روان‌شناسی زیستی، فاقد هرگونه اصول بنیادی برای ارائه به یکدیگر هستند، ولی بر اثر به وجود آمدن شاخه جدید به سرعت رشد یابنده‌ای چون علم عصب‌پایه اجتماعی^۱، دیدگاه‌های دیگری جای‌گزین شده است (کاسی‌یوپو و همکاران، ۲۰۰۷). روشن کردن سازوکارهای زیربنایی تعاملات اجتماعی، یکی از مسائل اساسی است که علم عصب‌پایه باید در قرن بیست و یکم به آن بپردازد (فریث^۲ و ولپرت^۳، ۲۰۰۴).

حال می‌توان گفت که دیگر روان‌شناسی، جمع ساده زیرتخصص‌های مستقل از یکدیگر، که بر مبنای تفاوت‌های تاریخی و اجرایی شکل گرفته‌اند، نیست، بلکه به نظر می‌رسد در قرن بیست و یکم، در حال تبدیل شدن به یک علم یک‌پارچه چند لایه‌ای است. به خصوص آن که تمایلی وجود دارد که علم ذهن و رفتار به سطوح مختلف سازمانی تقسیم شود، به قسمی که هر یک با همکاری یکدیگر، به درک رفتار انسان کمک نمایند (تصویر ۱). در علم روان‌شناسی، دیدگاه زیستی به زیرساخت‌های مادی ذهن و رفتار توجه می‌کند؛ دیدگاه شناختی بر بازنمایی‌ها و عملیات پردازش اطلاعات تأکید دارد؛ و دیدگاه‌های اجتماعی، نقش وجود ویژگی‌های مشترک نوعی^۴ واقعی یا خیالی و هم‌چنین بافتار فرهنگی اجتماعی را مورد توجه قرار می‌دهد.

علاوه بر آن، دیدگاه‌های متعدد متقاطعی وجود دارد که بینش‌های ارزش‌مند دیگری را نیز در زمینه ذهن و رفتار، به دست می‌دهد: بررسی طبیعت و تأثیر تغییرات در طول زمان (به عنوان مثال: رشد، زوال) در لایه‌بندی‌های عصبی؛^۵ بازنمایی‌ها و عملیات پردازش اطلاعات؛ و تأثیرات و فرایندهای اجتماعی، معرّف دیدگاه‌های رشد و تحوّل در روان‌شناسی هستند. بررسی دلایل و پیامدهای نارسایی‌ها

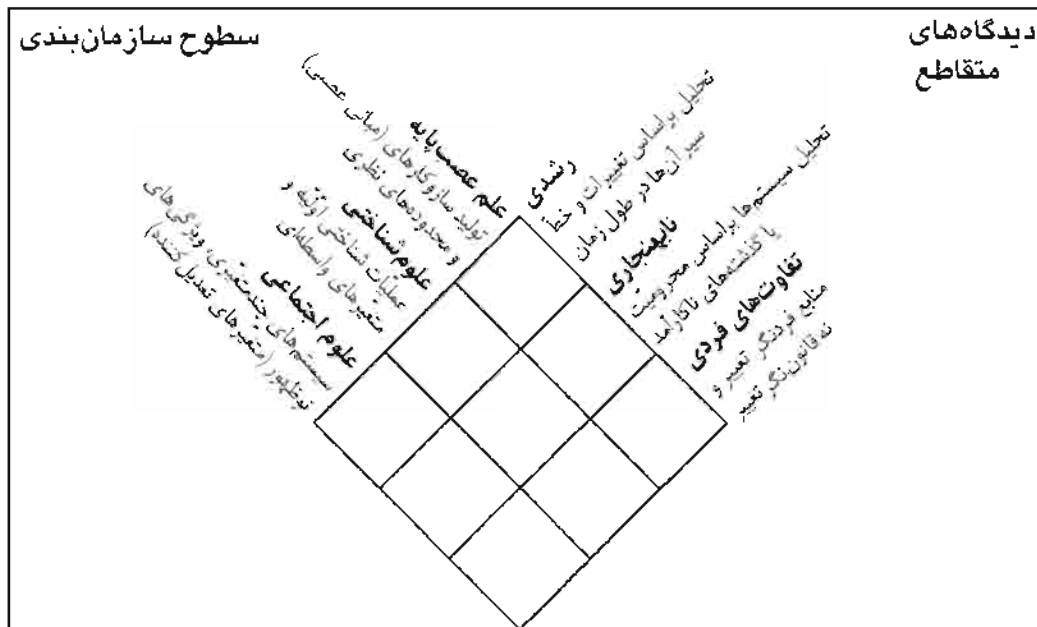
1. Social neuroscience

2. Frith

3. Wolpert

4. Conspecifics

5. Neural substrates



تصویر ۱.

عبارت‌اند از: روان‌شناسی شناختی/مغز و شناخت (۱۰۰ درصد)، روان‌شناسی اجتماعی (۱۰۰ درصد)، روان‌شناسی رشد (۷۵ درصد)، روان‌شناسی بالینی (۷۵ درصد) و روان‌شناسی زیستی/علم عصب‌پایه رفتاری (۶۲/۵ درصد). در بین 'سایر' برنامه‌ها، ۲۵ درصد برنامه‌های شخصیت (و یک چهارم برنامه‌های روان‌شناسی اجتماعی تحت عنوان 'اجتماعی/شخصیت'، ۲۵ درصد برنامه‌های کتی و ۲۵ درصد برنامه‌های علم عصب‌پایه) (در یک مورد، علاوه بر برنامه روان‌شناسی زیستی) فهرست شده بود.

توزیع اعضای هیئت علمی نیز در هر یک از این برنامه‌ها، بسیار آموزنده بود. به طور متوسط ۲۷/۴۲ درصد از اعضای هیئت علمی در این دپارتمان‌ها تحت عنوان شناختی، ۲۲/۸۷ درصد اجتماعی، ۱۲/۰۴ درصد بالینی، ۱۱/۶۶ درصد رشدی، ۸/۵ درصد روان‌شناسی زیستی، ۵/۰۴ درصد علم عصب‌پایه تلفیقی یا یک‌پارچه‌نگر و یا معادل آن، ۲/۷۵ درصد شخصیت، ۲/۰۵ درصد کتی، و ۲/۷۲ درصد تحت عنوان سایر برنامه‌ها فهرست شده بودند. در بسیاری از گروه‌های آموزشی پیشرو مشاهده می‌شود که سازمان‌بندی آنان به طور رسمی هیچ‌گونه شباهتی به ماتریس ندارد، اما در بسیاری از این گروه‌ها دیده می‌شود که دیدگاهی که در بالا به آن‌ها پرداختیم، به نوعی در

داده شده است، داشته باشند؟ شاید نه! ولی به نظر می‌رسد که این دپارتمان‌ها بیش از پیش به دنبال یافتن اعضای هیئت علمی هستند که بتوانند در بیش از یک برنامه آموزش واحد و مجزا سهیم باشند. برای آن که اطلاعات بیشتری را در ارتباط با این پرسش به دست آوریم، به بررسی وب‌سایت‌های هشت گروه روان‌شناسی که عمدتاً به عنوان دانشگاه‌های برجسته در این رشته مطرح هستند، پرداختیم. این گروه‌ها، در بین ۱۰ دانشکده اول، در تازه‌ترین رتبه‌بندی برنامه‌های دکترای که توسط 'شورای تحقیقات ملی' انجام گرفته بود و نیز ۱۰ گروه برجسته‌ای که در آخرین U.S. News and World Report اعلام شده بود، قرار داشتند. علاوه بر این، نصف آن‌ها به نحوی انتخاب World Report شدند که جزء دانشگاه‌های خصوصی و نصف دیگر آن‌ها نیز از جمله دانشگاه‌های دولتی باشند. برنامه‌های آموزشی دکترای و تعداد اعضای هیئت علمی در هر یک از این برنامه‌ها از طریق اطلاعاتی که در وب‌سایت هر یک از دپارتمان‌ها وجود داشت، به دست آمدند. مشاهده شد که تعداد کل اعضای هیئت علمی در دانشگاه‌های دولتی، بیش‌تر از دانشگاه‌های خصوصی بود و بدین منظور برای آن که از تفاوت‌های ناشی از گروه‌های بزرگ و کوچک کم کنیم، به درصد اعضای هیئت علمی در هر برنامه پرداختیم. حوزه‌هایی که در حداقل نیمی از دپارتمان‌ها وجود دارد،

منابع

- Cacioppo, J.T., Amaral, D.G., Blanchard, J.J., Cameron, J.L. Carter, C.S., Crews, D., et al. (2007). Social neuroscience: Progress and implications for mental health. *Perspectives on Psychological Science*, 2, 99-123.
- Frith, C.D., & Wolpert, D.M. (2004). *The neuroscience of social interaction: Decoding imitating and influencing the actions of others*. New York: Oxford University Press.
- Scott, T.R. (1991). A personal view of the future of psychology departments. *Psychologist*, 46, 975-976.
- آنان وجود دارد. ضمن آن که همکاری میان اعضای هیئت علمی (که در بالا توصیف شد)، شاخه‌هایی که به شیوه سنتی مجزا شده‌اند را نیز قطع می‌کند.
- در مجموع، نیروهای گریز از مرکزی که ناشی از تخصصی شدن و تفکیک‌یافتگی علوم می‌باشند، بسیار قوی هستند، ولی در مقابل نیروهای مرکزگرایی متعادل‌کننده‌ای که حاصل فعالیت در جهت رسیدن به تبیین‌های فراگیر علمی و کاربردهای عملی مؤثر است، از ظرفیت واقعی بالایی برخوردارند: ظرفیتی که می‌تواند روان‌شناسی را سالیان متمادی، به عنوان یک رشته علمی پر قدرت و منسجم نگاه دارد.

مردی بودست به شهر گرگان از ولایت گیلان، منجم و فاضل. او را کیاکوشیار گفتندی و به روزگار امیرقاپوس، که به شمس‌المعالی معروف بودست؛ و این کیاکوشیار در خدمت او بودست و به نزدیک او عزیز بودست و امروز فرزندان او در نواحی قم مقام دارند و علم نجوم برزند و بنده ایشان را به شهر قم دیده است و در دست ایشان کتاب‌ها دید به خط این کیاکوشیار و خطی سخت عجب از خوبی و پاکیزگی و همواری. بنده تعجب کرد. ایشان چون چنین دیدند که بنده تعجب می‌کند، گفتند، ما را حکایت کرده‌اند از وی، که عادت او چنان بودست که در وقت ملولی و مشغولی هیچ دفتر و قلم بردست نگرفتی، و آن روز که نشاط چیزی نبشتن داشتی، قلم‌های بسیار سر ببردی و پیش خویش بنهادی و به هر قلمی خطی چند نبشتی. چون دانستی که سر قلم بخواهد شکست، آن قلم بنهادی و دیگر برداشتی. چون ملول شدی یا سخنی بایستی گفت، دفتر از دست بنهادی.

پس کسی او را گفت: "تا تو دفتری را تمام کنی روزگار بسیار باید."

وی گفت: "بلی روزگار بسیار باید، لیکن هر که از پس من دفتر مرا ببیند، نکوید دیر نبشت، لکن گوید درست و خوب و پاکیزه نبشته است."

ذخیره خوارزمشاهی، تألیف سیداسماعیل گرگانی پزشک
(در گذشته در سال ۵۴۱ قمری)